

سیاست مذهبی تیمور گورکانی در مورد شیعیان^۱

سیدمرتضی حسینی شاه‌ترابی*

چکیده

امیر تیمور گورکانی (۷۳۶-۸۰۷ ق.ه) به امام علی علیه السلام و دیگر امامان شیعه احترام می‌گزارد و برای زیارتگاه‌های آنان زمین، کشتزار، فرش و چراغ روشنائی وقف می‌کرد. او امام علی علیه السلام را دوست داشت، عمر و ابوبکر را ارج می‌گذاشت و از یزید و معاویه بدگویی می‌کرد. وی شیعه نبود، اما سیاست‌مداری زبردست بود که از باورهای مذهبی شیعیان در جهت اهداف سیاسی خویش بهره می‌گرفت. علاوه بر آن، همشینی با صوفیان، نگاهش را به مذاهب اسلامی و پیروان آنها ملایم ساخته و سبب مدارای او با شیعیان نیز همین بود. و پیوستن تیمور به تشیع اعتقادی مورد تأیید منابع و گزارش‌ها نیست.

نگاشته حاضر، با ره‌یافت تاریخی و روش تحلیلی - توصیفی، زندگانی سیاسی امیر تیمور و سپس گرایش یا عدم گرایش او به تشیع را بررسی می‌کند و تکریم او به سادات و علویان و دل‌بستگی او به امام علی علیه السلام و فرزندان او را بیان می‌نماید و تشیع اعتقادی او را نقد می‌کند، در پایان نیز تعامل او با شیعیان را بر می‌رسد.

واژگان کلیدی

تیمور، تیموریان، گورکانیان، تاریخ اسلام، تشیع، شیعیان، خراسان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۹ تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۹/۱۱.

* دانش‌پژوه کارشناسی ارشد، تاریخ تمدن اسلامی، جامعة المصطفی العالمیة

امیر تیمور گورکانی، یکی از شخصیت‌های پیچیده و توجه‌برانگیز تاریخ سیاسی و فرهنگی تمدن اسلامی است. او فرماندهی جسور و اندیش‌مند در میدان نبرد و در عین حال، سیاست‌مداری زیرک در اداره امور کشوری و لشکری بود. مشی سیاسی او به گونه‌ای بود که با وجود شواهد و قراین مختلف و متعدد بر شیعی نبودن وی، برخی دچار تردید شده و او را شیعه انگاشته‌اند. نوشتار حاضر، می‌کوشد تا گرایش یا عدم گرایش اعتقادی او به مذهب تشیع و مشی سیاسی‌اش با شیعیان را بررسی کند. بدین منظور، ابتدا شمه‌ای از شرح حال سیاسی‌اش بیان می‌شود، سپس گرایش او به تشیع را برمی‌رسد و سرانجام، سلوک سیاسی وی با شیعیان را ارائه می‌نماید.

زندگانی سیاسی امیر تیمور

حدود چهار ماه و نیم پس از مرگ "ابوسعید"، آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی، یعنی در ۲۵ شعبان سال ۷۳۶ قمری، در شهر کش^۱ و به روایتی در روستای خواجه ایلغار از روستاهای کش - واقع در جنوب سمرقند - طفلی متولد شد که "تیمور" (در زبان ترک به معنای آهن) نام گرفت.^۲ وی بعدها بنیان‌گذار سلسله‌ای شد که نزدیک به یک و نیم قرن دوام یافت و به نام سلسله "گورکانیان" یا "تیموریان" مشهور شد.

پژوهش‌گران معاصر، درباره نسب او اختلاف نظر دارند؛^۳ اما تاریخ‌نویسان گذشته از جمله نظام‌الدین شامی، شرف‌الدین علی یزدی، حافظ ابرو و نویسنده کتاب *معز الانساب*، نسب وی را به تومنه خان - جد چهارم چنگیز خان، رسانده‌اند و بدین ترتیب، هردو را از یک تیره دانسته‌اند.^۴ تیمور خود را از ترکان جغتایی و از نسل چنگیز می‌دانست و این خلدون نیز معتقد بود که امیر تیمور، از خاندان بنوجتایی و از تبار چنگیز خان است.^۵

۱. شرف‌الدین علی یزدی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، ج ۱، ص ۸، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶ ش.
۲. ابن عربشاه، *زندگی شگفت‌آور تیمور*، ترجمه، محمد علی نجاتی، ص ۵. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۱ ش.
۳. حسین میرجعفری، *تاریخ تیموریان و ترکمانان*، ص ۱۰، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها؛ چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش.
۴. همان.
۵. فیشل والترج، *ابن خلدون و تیمور لنگ*، ترجمه، سعید نفیسی و نوشین دخت نفیسی، ص ۷۱-۷۲، تهران، کتاب‌فروشی زوار.

در سال ۷۶۲ قمری توغلق تیمور (حکمران کاشغر و از بازماندگان جغتای) به ماوراءالنهر لشکر کشید و به راحتی آنجا را تصرف نمود. در همین زمان، تیمور که جوان ۲۵ ساله‌ای بود، به او پیوست و وی نیز در ایزای این فرمان برداری، حکمرانی شهر کش را به او بخشید که تا آن تاریخ از آن "حاجی برلاس" عموی تیمور، بود.^۱ پس از مدتی، امیر تیمور از پیمان توغلق تیمور خارج شد، با مدعی دیگری به نام امیرحسین دوست و یاور گشت و با خواهر او - الچای ترکان - ازدواج کرد. این پیوند بر اعتبارش افزود و او را به "گورکان" یعنی داماد مشهور کرد که بعدها عنوان او و سلسله‌اش شد.^۲

در سال ۷۶۳ قمری، والی سیستان با شورش مخالفان خود روبه‌رو شد و برای سرکوبی آنها، از امیرحسین و امیر تیمور یاری طلبید. آنها به یاری وی رفتند و شورش را سرکوب کردند. والی سیستان که بیم داشت امیر تیمور این منطقه را به تصرف خود درآورد، هنگام بازگشت آن دو، به امیر تیمور و امیرحسین حمله کرد. در این نبرد، دست تیمور به سبب اصابت تیر مجروح شد؛ تیری هم بر پای راستش نشست و چنان صدمه زد که آثار آن تا پایان عمرش باقی بود؛ به همین علت، او را تیمور لنگ می‌گفتند.^۳

تیمور پس از بهبود زخم‌ها، دیگر بار همراه با امیرحسین به ماوراءالنهر بازگشت و ترمذ، درگز، بلخ، بدخشان و کش را تصرف نمود و با غلبه بر خواجه الیاس - فرزند تعلق تیمور - بر سمرقند و ماوراءالنهر مسلط شد.^۴ دیری نگذشت که پیوند محبت میان امیر تیمور و امیرحسین از هم گسست، به خصوص که الچای ترکان - همسر تیمور و خواهر امیرحسین - نیز از دنیا رفت. بدین ترتیب، رشته خویشاوندی این دو از هم گسیخت و دشمنی‌ها بالا گرفت و درگیری آغاز شد. سرانجام امیر تیمور در ماه رمضان سال ۷۷۱ قمری، امیرحسین و دو پسرش را از عرصه رقابت‌های سیاسی حذف کرد.^۵ سپس تمامی امیران و بزرگان اولوس جغتای و ماوراءالنهر را گرد آورد و از آنان بیعت گرفت و درحالی که ۳۴ سال بیش نداشت، بر تخت سلطنت تکیه زد.^۶

۱. حیدر میرزا دوغلات، تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، ص ۲۵-۳۰، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.

۲. عباس اقبال، ظهور تیمور، اهتمام، میرهاشم محدث، ص ۲۳، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۶۰ ش.

۳. ظفرنامه، ج ۱، ص ۵۶.

۴. همان، ص ۷۶.

۵. همان، ص ۸۶.

۶. همان، ص ۱۵۸.

او در فاصله سال‌های ۷۷۳ تا ۷۸۱ قمری، چهار بار به خوارزم لشکر کشید و در نهایت، آن‌جا را تصرف نمود. وی در فاصله سال‌های ۷۸۲ تا ۷۸۳ قمری به خراسان تاخت و با درهم شکستن سپاه ملوک آل کرت،^۱ بر شهر هرات دست یافت. سپس تا سال ۷۹۸ مرزهایش را تا آذربایجان، ازان، گرجستان، ارمنستان، شیراز، شوشتر، بغداد، تکریت، واسط، بصره، چرکس، قزاق، مسکو، هرات، بست و سیستان گسترش داد.^۲

امیر تیمور با شعار جهاد با کفار روانه هندوستان شد و در سال ۸۰۰ کابل را فتح کرد؛^۳ سپس در سال ۸۰۱ از رودخانه سند گذشت^۴ و با چیرگی بر نیروهای محلی، دهلی را به دست آورد. در پی شنیدن اخباری از شام، به سمرقند بازگشت و به سوی غرب حرکت کرد. سپس با درهم کوبیدن کشورهای مصر و شام و شکست دادن دولت عثمانی، به این هجوم خود پایان داد.^۵

او چهار ماه پس از بازگشت به سمرقند، در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاولی ۸۰۷ قمری، سپاه بزرگی برای حمله به چین فراهم کرد؛ اما بیمار شد و سرانجام در شب چهارشنبه، هفدهم شعبان همان سال، در حالی که ۳۶ سال از سلطنتش می‌گذشت، درگذشت.^۶ قلمرو او میان بازماندگانش تجزیه شد و به علت کشمکش‌های داخلی بر سر تصاحب قلمرو، از قدرت آنان کاسته شد. ایران باختری با شهرهای مهمی مانند: تبریز و بغداد، به میران‌شاه رسید و میرزا شاهرخ جانشین تیمور در خراسان شد.

گرایش امیر تیمور به تشیع

برخی از نویسندگان، تیمور را شیعه دانسته و آورده‌اند: وی پس از فتح دوم بغداد، مزار امامان شیعه را در کاظمین و نجف زیارت نمود، هم‌چنان که پیش از آن، مزار امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را در توس زیارت کرده بود.^۷ این دیدگاه نویسندگان، از آن‌جا

۱. آل کرت از سال ۶۴۳ قمری تا ۷۸۳، بر هرات، سیستان و نواحی آن حکومت می‌کردند.

۲. ابن عرب‌شاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۰ - ۳۰ و بعد از آن.

۳. غیاث‌الدین علی یزدی، سعادت‌نامه به اهتمام: ایرج افشار، ص ۵۹، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.

۴. همان، ص ۷۵.

۵. زندگی شگفت‌آور تیمور؛ ص ۸۴ - ۱۵۲.

۶. همان، ص ۱۸۸؛ یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۴۵۱.

۷. کامل مصطفی شیعی، تشیع و تصوف، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ص ۱۶۰، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.

برمی‌خیزد که در برخی موارد، رفتارها و خواسته‌های او را مانند شیعیان آن روز دیده‌اند که از دیگر پادشاهان و حکمرانان سنی‌مذهب به ندرت دیده می‌شد؛ از جمله:

۱. تکریم سادات و علویان

تیمور به سادات و علویان، دل‌بستگی و احترام نشان می‌داد و روز تاج‌گذاری‌اش در بلخ (سال ۷۷۱ ق.) چهار نفر علوی او را بر تخت نشانند.^۱ او به این گروه از مردم توجه ویژه داشت و برایشان امتیاز جداگانه در نظر می‌گرفت. در همین زمینه، زمانی هفتاد تن علوی را از بند اسارت از یک‌ها رهانید و آنان را تکریم کرد.^۲

وی گرچه در هنگام نبرد با ساکنان شهرهای شکست‌خورده، رفتاری خشونت‌آمیز داشت و شورشیان را با بی‌رحمانه‌ترین روش سزا می‌داد، با سادات مدارا می‌کرد. امان دادن او به سادات اصفهان و حمایت از آنها (۷۸۹ ق.)، درحالی که هفتاد هزار نفر از ساکنان شهر را کشت و از سرهای آنان مناره‌ها ساخت، نمونه‌ای از مدارای او با سادات است.^۳ او در اقدامی دیگر به سال ۸۰۱ قمری، در یورشی که به هندوستان داشت، یکی از دژهای هندوان به نام "قلعه تلمی" را محاصره کرد و دویست هزار دینار از آنان خواست، اما سادات و عالمان شهر را بخشید. سپس هنگامی که هندوان خواسته‌اش را اجرا نکردند، شبانه به شهر هجوم آورد؛ سپاهیان‌ش خانه‌ها را به آتش کشیدند و هرچه یافتند به تاراج بردند، ولی به دستور تیمور خانه‌های سادات و عالمان دژ، از هرگونه دست‌برد ایمن ماند.^۴ ارادت تیمور به "سیدبرکه (برکت)"، یکی از سادات ساکن در سمرقند، مشهور است. می‌نویسند: امیر تیمور در مسیر رفتن برای رویارویی با امیرحسین، در سه فرسخی ترمذ، سیدبرکه (برکت) را دید، از او به گرمی استقبال کرد و او در ازای این استقبال گرم، طبل و علمی را که نشان پادشاهی بود به امیر هدیه نمود.^۵ ابن عربشاه درباره ادامه این دوستی می‌نویسد:

[در نبرد میان تیمور و توقتامیش‌خان^۶ (۷۷۱ ق.)] سپاه تیموری... نرم شد و نظام لشکر وی از هم بگسیخت و هرکس به جانبی بگریخت. ناگاه مردی به نام

۱. ابوطالب حسنی، *ملفوظات تیمور (ملفوظات صاحب قران)*، ورقه ۸۰ الف، به نقل از کامل مصطفی شیعی، *تشیع و تصوف*، ص ۱۶۲.

۲. همان.

۳. میرخواند بلخی، *روضه‌الصفاء*، ج ۶، ص ۱۰۴۸-۱۰۴۹.

۴. همان، ص ۱۰۸۱-۱۰۸۲.

۵. همان، ج ۶، ص ۱۰۲۵.

۶. پادشاه دشت و ترکستان.

سیدبرکت پیش آمد. تیمور در نهایت وحشت بانگ برآورد و فریاد کرد: "ای سید من! دریاب که سپاهم درهم شکست." سید به پاسخ گفت: "بیم به خود راه مده." آن گاه از اسب به زیر آمد و مشتت از ریگ بیابان برگرفت و بر اسب برآمد و به سوی دشمن دمید و فریاد کرد "یاغی قاچدی."^۱ ۲

بدین ترتیب، زمانی که تیمور از ادامه نبرد بیم‌ناک بود و شکست را پیش چشمان می‌دید، نیروی معنوی "سیدبرکه" به یاری‌اش رسید و او را پیروز میدان کرد. تیمور خود می‌گفت: (برکتی حاصل نکرده‌ام، مگر به یاری سیدبرکت.)^۳ او آن چنان به سید دل بسته بود که می‌خواست در پای گور او دفن شود. به همین سبب، تابوت سید را از "اندخود" به سمرقند آوردند و آن جا به خاک سپردند و تیمور را نیز زیر پای او دفن کردند.^۴

تیمور در "تزوکات" خود (تزوک سلوک و معاش)، فرمان می‌دهد که به سادات سرزمین‌های گشوده شده سیورغلات، وظیفه و مرسوم بدهند.^۵ در تزوک نخستین خود (تزوک ترویج دین) چنین تصریح می‌کند:

تزوک رواج دین مبین چنین کردم که یکی از "سادات" ذی‌قدر را به صدارت اهل اسلام مقرر کردم که ضبط اوقاف نماید و متولیان تعیین کند و بر هر شهری و بلدی، افضی‌القضات و مفتی و محتسب معین سازد و سیورغال و وظایف از برای سادات و علما و مشایخ و ارباب استحقاق گرداند.^۶

یاری گرفتن امیر گورکانی از شیعیان نیز درخور اندیشه است. او برای تصرف بدون خون‌ریزی خراسان، از دو تن شیعه سبزواری یاری و راه‌نمایی گرفت. در آغاز سیدمحمد سربدار را فراخواند. امیر به احترام ورودش از جای برخاست؛ او را در کنار گرفت، با رویی گشاده پذیرایی کرد و هم‌فکری طلبید. سیدمحمد، علی بن مؤید توسی را معرفی کرد که حاکم سربداری خراسان بود و خطبه به نام دوازده امام می‌خواند، ابن مؤید به دیدار تیمور آمد و امیر تیمور شادمان از این دیدار، چنان به پیشوازش رفت و میزبانی‌اش کرد که گویی به پیشواز پادشاهی بسیار بزرگ رفته است. امیر به وی پیشکش‌های گران بها داد و دستش را در همه کارهای کشوری باز گذاشت.^۷

۱. یاغی گریخت!

۲. زندگی شگفت‌آور تیمور؛ ص ۱۶.

۳. همان، ص ۹.

۴. روضة‌الصفاء؛ ج ۶، ص ۱۱۲۵.

۵. ابوطالب حسینی، تزوکات تیموری، ص ۳۵۶. تهران: انتشارات اسدی، ۱۳۴۲ش.

۶. همان، ص ۱۷۶.

۷. زندگی شگفت‌آور تیمور، ص ۲۴-۲۶.

۲. دل‌بستگی به امام علی علیه السلام و فرزندان او

تیمور گورکانی شهر دمشق را با شعار خون‌خواهی فرزندان علی علیه السلام از شامیان (مردم دمشق) ستاند؛ زیرا شنیده بود که آنان همواره با خاندان نبی‌خدا صلی الله علیه و آله به‌ویژه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام دشمنی کرده‌اند، فرزندان علی علیه السلام را به شهادت رسانده و زنان و کودکانشان را به بند کشیده‌اند. او می‌گفت:

همیشه به سمع ما می‌رسید که این مملکت، چون مدتی در تحت حکم معاویه و یزید بوده و ایشان همیشه با اهل‌بیت مصطفی صلی الله علیه و آله به تخصیص با داماد و برادر رسول یعنی علی مرتضی و فرزندان خاتون قیامت، فاطمه زهرا - رضوان‌الله علیهم اجمعین - عداوت ورزیده و آنچه توانسته از جنگ و قتل و اسیر گرفتن درباره ایشان به تقدیم رسانیده؛ و اهل شام با ایشان در آن معنی موافق بوده.^۱

دل‌بستگی او به امام علی علیه السلام به اندازه‌ای بود که وقتی از عالمان حلب درباره آن حضرت، معاویه و یزید نظرخواهی کرد و آنان پاسخ دادند: همه آنها مجتهد بوده‌اند، سخت خشمگین شد و گفت:

علی علیه السلام برحق و معاویه ظالم و یزید فاسق بود! شما مردم حلب نیز پیروی اهل دمشق کردید و آنان یزیدی و کشتگان حسین علیه السلام هستند.^۲

وی زمانی دیگر، از ابن‌شحنه و شرف‌الدین موسی انصاری شافعی که مفتی حلب بود، درباره حضرت علی علیه السلام و معاویه پرسید. ابن‌شحنه که در گفت‌گویی پیشین حاضر بود، پاسخ داد:

در این سخنی نیست که حق با علی است و معاویه در شمار خلفا نیست؛ و از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «پس از من دوران خلافت به سی سال بیش نپاید؛ و آن به علی پایان یافت.» گفت: «بگو علی برحق و معاویه ظالم است.» پاسخ داد: «صاحب هدامه تقلید از والی ظالم را جایز شمرده است و بسیاری از صحابه و پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله در قضا از معاویه تقلید کرده‌اند. علی نیز نظر به جایگاه خود برحق است.»^۳

تیمور در تزوئات خود از توجه خویش به بارگاه امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام، امام محمد تقی علیه السلام و امام رضا علیه السلام خبر می‌دهد. او تصریح می‌کند که

۱. نظام‌الدین شامی، *ظفرنامه*، ویراستار: پناهی سمنانی، ص ۲۳۵، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۶۳ ش.

۲. زندگی شگفت‌آور تیمور؛ ص ۱۰۸-۱۰۹.

۳. همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.

برای روضه منوره این امامان شیعه موقوفات، فرش، روشنایی و آتش نذری روزانه مقرر کرده است.^۱

شاید برخی به سبب این شیفتگی و دل‌بستگی وی به امام علی علیه السلام، گمان کردند که او شیعه است. برخی نیز برایش نسب‌نامه ساختند و نسبش را به حضرت علی علیه السلام رسانیدند و گفتند: مادرش از نوادگان علی بن حسین علیه السلام بوده است.^۲

ستایش او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، نسب‌نامه ساختگی بر سنگ گورش که او را از دودمان امام علی علیه السلام معرفی می‌کند، حضور شیعیان در سپاهش و مواردی دیگر مانند آنچه یاد شد، سبب شده است تا عده‌ای از معاصرانش و همچنین گروهی از پژوهش‌گران وی را شیعه بدانند.^۳

تشیع اعتقادی امیر تیمور در بوته نقد

تیمور گورکانی گرچه سادات و علویان را تکریم می‌نمود و امام علی علیه السلام و دیگر ائمه شیعه را ارج می‌نهاد و گاهی هم بر پایه ملاحظاتی، هم‌سو با دیدگاه‌های مذهبی شیعیان آن روز رفتار می‌کرد، گاه‌گاهی هم براساس دیدگاه‌های عده‌ای از عالمان اهل سنت، به رویارویی با شیعیان بر می‌خاست. اگر دمشقیان سنی‌مذهب را به بهانه خون‌خواهی فرزندان علی علیه السلام کشت، مردم قلعه "ماهان" و شهر آمل را به جرم پیروی از مذهب تشیع قتل‌عام کرد.^۴ او هم‌چنان که به امامان شیعی ارادت نشان می‌داد و برای زیارتگاه‌های آنان زمین، کشت‌زار، فرش و چراغ روشنایی وقف می‌نمود، به پیشوایان مذهب عامه نیز ابراز ارادت می‌کرد و برای آرامگاه‌هایشان موقوفه تعیین می‌نمود. برای نمونه، از ابوحنیفه - پیشوای فقه حنفی - با نام امام اعظم ابوحنیفه یاد می‌کرد و برای مقبره‌اش زمین وقف نمود.^۵

او هم به سنیان احترام می‌گزارد و هم شیعیان را مهرنوازی می‌کرد. وی باور به فقه سنی و دل‌بستگی شیعیانه را یک‌جا داشت. او به بیان و باور سنیان شامی، شیعه بود؛ زیرا

۱. تزوکات تیموری؛ ص ۳۵۴-۳۵۸.

۲. تشیع و تصوف؛ ص ۱۶۱.

۳. بتاتریس فوربزمنز، برآمدن و فرمان‌روایی تیمور، ترجمه صفت گل، ص ۲۳، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.

۴. میرخواند بلخی، روضة‌الصفاء؛ ج ۶، ص ۱۰۶۱.

۵. تزوکات تیموری، ص ۳۵۸.

حضرت علی علیه السلام را دوست داشت و عمر و ابوبکر را ارج می گذاشت، ولی از یزید و معاویه بدگویی می کرد.^۱

او در مذهب و باورهای دینی، زیرک و دوراندیش بود و از باورهای مذهبی خویش، در جهت اهداف سیاسی بهره می گرفت. ابن خلدون که از نزدیک با وی دیدار و گفتگو داشته است، می گوید:

این شاه تیمور یکی از بزرگترین و تواناترین شاهان ایشان [مغولان و بازماندگان چنگیز] است. برخی او را عارف مشرب و برخی دیگر دارای عقیده رافضی می دانند، زیرا که دیده اند برای خاندان "علی" برتری قائل است.^۲

به باور ابن خلدون، این پندارها نادرست است؛ تیمور هیچ کدام از اینها نیست؛ بلکه او باهوش است و درباره دانسته ها و نادانسته های خویش تحقیق بسیار می کند.^۳

دیدگاه ابن خلدون از این نظر پذیرفته است، مازاد بر این که اثرپذیری تیمور از سنت های صوفیانه و نیز زیرکی سیاسی او را باید بر آن افزود. او از آوان جوانی، پیش از آن که به قدرت سیاسی برسد، با صوفیان هم نشین بود. ابتدا در زادگاه خویش به خدمت شیخ شمس الدین فاخوری که پیر طریقت بود رسید. چندی بعد با سیدبرکه آشنا شد و بعدها شیخ زین الدین ابوبکر خوافی را دیدار نمود.^۴ خود، در این باره می گفت:

آن چه از پیروزی و قدرت به دست آورده از گشایش و توانایی برخوردار شده ام، به دعای شمس الدین فاخوری و همت شیخ زین الدین خوافی بوده است و برکتی حاصل نکرده ام مگر به یاری سیدبرکت.^۵

او در دورانی پا به میدان سیاست گذاشت که دنیای اسلام، به ویژه سرزمین های شرقی، میدان گاه طریقت ها و گرایش های صوفیانه و خانقاهی بود. او از روی باور و ارادت یا سیاست، خود را به شدت مرید پیران طریقت نشان می داد، به آنان احترام می گزارد و وانمود می کرد که تأیید شده آنهاست و پیروزی های او به پشتوانه دعاها و خواست آنان

۱. تشیع و تصوف، ص ۱۶۰-۱۶۲.

۲. ابن خلدون و تیمور لنگ، ص ۷۳.

۳. همان.

۴. زندگی شگفت آور تیمور، ص ۶ و ۲۲.

۵. همان، ص ۹.

۶. رسول جعفریان، تاریخ ایران اسلامی؛ ج ۳، ص ۲۸۳، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ش.

است.^۱ لذا بر رفتارهای ناملاپم آنان شکیبایی می نمود و اوضاع را به سود خود تغییر می داد. برای نمونه، در سال ۷۸۲ وقتی با سپاهیان خویش به سوی خراسان می رفت و در "آندخود"، نزد فردی صوفی به نام "بابا سنکو" رفت و صوفی، گوشت سینه (گوسفندی) را به سوی او پرتاب کرد، به جای دل گیر شدن، این رفتار صوفی را به فال نیک گرفت و گفت: این خراسان است که به منزله سینه ایران است.^۲ هم نشینی تیمور با صوفیان به هر انگیزه‌ای که بود، نگاهش را به مذاهب اسلامی و پیروان آنها ملاپم ساخته و سبب مدارای او با شیعیان نیز همین بود، نه پیوستن به تشیع اعتقادی.

تعامل امیر تیمور با شیعیان

تیمور سیاست مداری زیرک و دوراندیش بود که برای رسیدن به قدرت و نگاه داشت آن به شیوه‌ای زیرکانه و هوش مندانه، خود را پشتیبان اسلام معرفی کرد و سیاست مذهبی خویش را بر مدارای با ارباب مذاهب استوار نمود. در این جهت، از چشم داشت شیعیان برای باز یافتن جایگاهی که نزد مغولان داشتند، سود جست و توانست به خواسته‌های خویش برسد.^۳ این وضعیت سودمندی دوسویه داشت: هم برای تیمور سودبخش بود و هم برای شیعیان.

او پیش از گشودن خراسان، ابتدا با یکی از شیعیان این دیار به نام سید محمد سربداری گفت‌گو کرد و برای یافتن راهی مناسب، برای نیل به تصرف خراسان از او مشورت طلبید و تأکید کرد:

با تو به مشورت نشستیم، مگر که به پیروی آن برخیزم و با تو نزدیک نشدم، جز بدان که رأی تو از نظر دور ندارم.

سید محمد خراسانی نیز در پاسخ به درخواست و رفتار احترام آمیز او، وی را متوجه علی بن مؤید توسی کرد که در میان مردم خراسان نفوذ و احترام ویژه داشت. او تصریح کرد که اطاعت مردم خراسان، منوط به اطاعت علی بن مؤید است و ابن مؤید از شیعیان علی علیه السلام به شمار می آید، سکه به نام دوازده امام می زند و خطبه نام آنها می خواند.^۴ بنابراین،

۱. زندگی شگفت آور تیمور؛ ص ۶ - ۷، ۹ و ۲۳.

۲. روضة الصفا؛ ج ۶ ص ۱۰۳۶.

۳. تشیع و تصوف، ص ۱۵۹.

۴. زندگی شگفت آور تیمور، ص ۲۵.

تیمور با خواجه علی دیدار کرد و (اندام او را به تن پوش عزت بیاراست؛ دستش را در تمام امور کشور گشاده و حرمتش را هر روز زیاده داشت).^۱ در نتیجه همین بزرگداشت، از یاری او برخوردار شد و خراسانیان را به یاری وی فرمان بردار خویش نمود.^۲

برخی از پژوهش‌گران، بر این باورند که تیمور با معرفی خود به عنوان دوست‌دار علی علیه السلام، توانست بر حریفان مصری خود برتری یابد و به مستندی انکارناپذیر چنگ زند که پیش از او، شیعیان زیدی موفق شده بودند بدان وسیله پشتیبانی جامعه اسلامی را به‌طور عمومی کسب کنند. هدف او از برگزیدن این شیوه، زدودن هر بهانه‌ای بود که شیعیان و علویان می‌توانستند علیه حکومت داشته باشند، تا بر زمامداری خویش مطمئن و از قیام آنان در امان باشد.^۳

اقدام وی در کشتار همگانی مردم دمشق به بهانه جور و ستم آنان بر آل علی علیه السلام، در واقع اقدام سیاسی حساب‌شده‌ای بود که برای جلب رضایت شیعیان و توجیه قتل‌عام کسانی صورت گرفت که در برابرش پایداری کرده بودند.^۴

برخی از سادات شیعی که ظاهرسازی‌های تیمور را در جهت پشتیبانی از شیعیان می‌انگاشتند، در سال ۸۰۴ به ریاست سیدمحمد مفتاح از نجف و کربلا، به دیدار امیر گورکانی رفتند و بیرق سفیدی را بدو اهدا نمودند که تداعی گر بیرق سفید امام علی علیه السلام در روز فتح خیبر بود و امیرمؤمنان علیه السلام در خواب به آنان سفارش کرده بود به تیمور تسلیم شود.^۵ تیمور براساس دلایل سیاسی و برای استوار نمودن حاکمیت خویش، خود را سرباز راستین خدا و پشتیبان وارثان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حتی شیعه نشان می‌داد. در حقیقت، چنان‌که تاریخ‌نویسان گواهی می‌دهند، تیمور مانند همه اشخاص خودبین و مشهور دیگر دولت‌ها، در سیاست خود به ادیان و مذاهب، عرف و عادت‌های سنتی ملت‌ها، قوم‌ها و اساطیر و روایات و عقاید خرافی مردم حتی به افکار فال‌بین‌ها اعتبار می‌داد.^۶ این سیاست برای افزایش بهره‌وری هرچه بهتر امکانات و فرصت‌های موجود، برای دستیابی وی به قدرت سیاسی بیشتر بود.

۱. همان، ص ۲۶.

۲. همان.

۳. تشیع و تصوف؛ ص ۱۶۲.

۴. نظام الدین شامی، ظفرنامه، ص ۲۳۵.

۵. تشیع و تصوف، ص ۱۵۹.

۶. عمرین ابراهیم خیام، چگونگی ظهور امیر تیمور گورکانی، مجله کیهان فرهنگی، اسفند ۱۳۷۸ ش، ش ۱۶۱، ص ۶۲.

او برای کام‌یابی بیشتر، از نفوذ علویان استفاده کرد و یکی از سادات را مأمور رسیدگی به اوقاف و تعیین متولیان نمود به او اجازه داد تا برای هر شهری قاضی‌القضات، مفتی و محتسب برگزیند و سیورغال و مستمری برای سادات، عالمان، بزرگان و مستحقان مشخص کند.^۱

توجه امیر گورکانی به زیارتگاه‌های شیعیان و تعیین نمودن موقوفه برای آنها، رفتارهایی به ظاهر مذهبی اما در واقع سیاسی بود که برای به دست آوردن حمایت‌های سیاسی - اجتماعی شیعیان از او سر می‌زد. در همین زمینه در تزوکات خود، به بارگاه امام علی علیه السلام، مرقد مطهر امام حسین علیه السلام، کاظمین و مشهدالرضا علیه السلام عنایت داشت و برایشان موقوفه تعیین کرد.^۲

او در اغلب موارد با شیعیان مدارا می‌نمود؛ حتی گاهی از اوقات که برخی از اطرافیانش به رفتارهای مذهبی شیعیان خرده می‌گرفتند، درصدد توجیه رفتار آنان برمی‌آمد. برای مثال، به کسی که از چگونگی به نماز ایستادن یکی از شیعیان شگفت‌زده بود، گفت:

هرمسلمان مجاز است که هر طور که میل دارد مقابل خداوند بایستد؛ مشروط بر این که آن ایستادن، مطابق رسم و آیین او محترمانه باشد. ما احترام را در این می‌دانیم که دو دست را بر سینه بگذاریم و نماز بخوانیم و این مرد احترام را در این می‌داند که دو دست را بر طرفین بچسپاند و نماز بخواند و اگر در بین مسلمین، جماعتی باشند که در موقع ادای احترام دو دست را بر سر بگذارند، می‌توانند درحالی که دست‌ها را بر سر گذاشته‌اند نماز بخوانند!^۳

این تسامح و تساهل او با اهل شیعه، سبب شد تا شیعیان در سپاهش حضور یابند و بزرگانی از آنان هم‌چون شاه نعمت‌الله ولی - بنیان‌گذار طریقت صوفیانه نعمت‌اللهیه - به دربارش آمد و شد داشته باشند.

تیمور در اندیشه سیاسی خود برای رسیدن به قدرت مطلق، از اندیشه تقریباً مشابهی با خلیفه عباسی - "الناصرلدين الله" - پیروی کرد. او برای نیل به هدف، درصدد برآمد تا از دو قدرت روزافزون زمان خویش، یعنی تشیع و تصوف سود جوید.^۴

۱. تزوکات تیموری، ص ۱۷۶ - ۱۷۸.

۲. همان، ص ۳۵۴ - ۳۶۰.

۳. مارسل بریون، منم تیمور جهان‌گشا، ص ۶۸.

۴. برآمدن و فرمان‌روایی تیمور، ص ۲۳.

در این زمان، "ابن عنبه" کتاب *عمده الطالب* را نوشت که در مورد شیعیان و علویان بود و به تیمور پیشکش نمود. این تألیف، از نظرگاه موضوع و تقدیم آن به تیمور، بسیار مهم است؛ زیرا وضعیت سیاسی-مذهبی دوران او، رشد، اعتبار، نفوذ و آزادی روزافزون شیعیان را نمایان می‌سازد.^۲

در دوران تیمور و بازماندگان او، سادات که در بیشتر موارد نمایندگان اندیشه مذهبی تشیع بودند، نقش مهمی در مناسبات سیاسی دربار و شیعیان ایفا می‌کردند. تیمور به آنان توجه ویژه داشت و آنان نیز از پشتیبانی او کمتر دریغ می‌کردند.

سیدبرکه (برکت) که نزد تیمور ارج و مقامی بس بلند داشت، یکی از شیعیان صوفی مسلکی بود که به سبب شهرت تیمور در شیعه‌نوازی و شیعه‌دوستی، به سمرقند رفت و مقیم آن‌جا گردید.^۳ سخن مشهور تیمور که می‌گفت: (برکتی حاصل نکرده‌ام مگر به یاری سیدبرکت)،^۴ بازگوکننده موقعیت سیاسی اجتماعی سیدبرکه نزد تیمور و دیگران است. تیمور می‌کوشید خود را تأیید شده او بنمایاند تا حمایت مریدان و طرفداران سیدبرکه را همراه خود داشته باشد. سیدبرکه نیز به تیمور بی‌توجه نبود و گاه و بی‌گاه به او لطف و مهربانی می‌کرد؛ به وی طبل و علم پادشاهی هدیه نمود؛^۵ در مراسم سوگ "سلطان محمدبن غیاث‌الدین جهان‌گیر" - نوه و ولی عهد تیمور - شرکت کرد و دستار از سر برداشت و شیون و سوگواری نمود.^۶

در مجموع می‌توان گفت: تیمور با در نظر گرفتن منافع سیاسی خویش، می‌کوشید تا اندازه ممکن، رفتاری ملایم و مدارامآبانه با شیعیان داشته باشد تا درعوض بتواند از یاری آنان بهره‌مند شود. درعوض، شیعیان نیز در بسیاری موارد از تحرکات نظامی و شورش علیه او پرهیز داشتند و حتی با وی هم‌کاری نظامی می‌نمودند. شاه نعمت‌الله ولی که به گواهی برخی از نگاشته‌ها، در هرات چشم به جهان گشود و از شیعیان خراسان و بزرگ‌مردان این دیار بود، در زمان تیمور به دربار سمرقند رفت و بسیاری را شیفته و مرید خویش کرد.^۷ سرانجام هنگامی که تنگ‌نظران دسیسه‌چینی نمودند و از تیمور خواستند تا او را از دربار اخراج کند، تیمور با احترام بسیار به او گفت:

۱. پروین ترکمنی آذر، *تاریخ سیاسی شیعیان اثناعشری*، ص ۳۰۷.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. *زندگی شگفت‌آور تیمور*، ص ۹.

۵. *روضه‌الصفاء*؛ ج ۶ ص ۱۰۲۵.

۶. *یزدی، ظفرنامه*، ص ۹۱۲.

۷. محمد مفید مستوفی، *جامع مفیدی*، به اهتمام ایرج افشار، ص ۲۳، تهران: چاپخانه رنگین، ۱۳۴۰ ش.

هرچند به جانب شما اعتماد کلی هست؛ اما مفسدان، ما را به حال خود نخواهند گذاشت. اگر به ولایت دیگر تشریف ببرید، نیکوتر خواهد بود.^۱

استقبال شیعیان بلخ در سال ۷۷۱ از تاج‌گذاری تیمور، گواهی بر حسن تعامل سیاسی شیعیان با تیمور است. بدین ترتیب:

سادات عظام واجب‌الاحترام مانند افتخار اولاد خیرالانام سیدبرکه و قدوه احفاد ائمه اثنا عشر، خان‌زاده ابوالمعالی و ... از اشراف و اعیان طوایف انسانی که در قبه‌الاسلام بلخ مجتمع بودند، بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند.^۲

نتیجه

کسانی که امیر تیمور را شیعه دانسته‌اند، گمان می‌کنند که احترام گذاردن و ارادت او به سادات و علویان، فتح دمشق با شعار خون‌خواهی اهل بیت علیهم‌السلام، دل‌بستگی او به امام علی علیه‌السلام و نسب‌نامه ساختگی او که وی را از دودمان امام علی علیه‌السلام معرفی می‌کند، بیان‌گر شیعه بودن وی است؛ درحالی که این نکته را نادیده گرفته‌اند که او گرچه به امام علی علیه‌السلام و امامان شیعه ارج می‌نهاد و گاهی هم بر پایه ملاحظاتی، همسو با دیدگاه‌های مذهبی شیعیان آن روز رفتار می‌کرد، گه‌گاهی هم براساس دیدگاه‌های عده‌ای از عالمان اهل سنت با شیعیان مقابله می‌نمود. اگر دمشقیان سنی‌مذهب را به بهانه خون‌خواهی فرزندان امام علی علیه‌السلام کشتار کرد، مردم قلعه "ماهان" و شهر آمل را به گناه پیروی از مذهب تشیع را قتل‌عام نمود. او هم به سنیان احترام می‌گزارد و هم شیعیان را مهن‌نوازی می‌نمود. وی باور به فقه سنی و دل‌بستگی شیعیانه را با هم داشت. او خود را سخت مرید پیران طریقت نشان می‌داد و به آنان احترام می‌گزارد. همین همنشینی وی با صوفیان، نگاهش را به مذاهب اسلامی و پیروان آنها ملایم ساخته بود و با شیعیان مدارا می‌کرد. علت این مسامحه در سیاست مذهبی‌اش، همین همنشینی با متصوفه و زیرکی سیاسی او بود نه پیوستنش به تشیع اعتقادی.

۱. همان

۲. خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۴۱۹.

منابع

۱. ابن عربشاه، زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۱ ش.
۲. ابوطالب حسینی، تزویرات تیموری، تهران، انتشارات اسدی، ۱۳۴۲ ش.
۳. اقبال، عباس، ظهور تیمور، به اهتمام: میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۶۰ ش.
۴. بریون، منم تیمور جهان‌گشا، ترجمه، ذبیح الله منصوری، تهران، کتابخانه مستوفی، چاپ هفتم، ۱۳۶۴ ش.
۵. ترکمنی‌آذر، پروین، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، تهران، مؤسسه شیعه‌شناسی، چاپ سوم، ۱۳۸۵ ش.
۶. جعفریان، رسول، تاریخ ایران اسلامی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ش.
۷. حیدرمیرزا دوغلات، تاریخ رشیدی، تصحیح، عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
۸. خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران: کتاب‌فروشی خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش.
۹. خیام، عمرین ابراهیم، چگونگی ظهور امیر تیمور گورکانی، مجله کیهان فرهنگی، اسفند ۱۳۷۸ ش.
۱۰. شیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف، ترجمه، علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. غیاث‌الدین علی یزدی، سعادت‌نامه، به اهتمام ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
۱۲. فوربزمنز، بناتریس، برآمدن و فرمان‌روایی تیمور، ترجمه، صفت گل، تهران، خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
۱۳. مفید مستوفی، محمد، جامع مفیدی، به اهتمام ایرج افشار، تهران، چاپ‌خانه رنگین، ۱۳۴۰ ش.
۱۴. میرجعفری، حسین، تاریخ تیموریان و ترکمانان، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها؛ چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش.

۱۵. میرخواند بلخی، *روضه‌الصفاء*؛ تهذیب، عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش.
۱۶. نظام الدین شامی، *ظفرنامه*، ویراستار، پناهی سمنانی، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۶۳ش.
۱۷. والترج. فیشل، *ابن‌خلدون و تیمور لنگ*، ترجمه سعید نفیسی، و نوشین دخت نفیسی، تهران، کتاب‌فروشی زوار، [بی تا].
۱۸. یزدی، شرف‌الدین علی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶ش.

